

غزل شماره ۴۰۵

به جان پیر خرابات و حق صحبت او
که نیست در سر من جز هوای خدمت او

بهشت اگر چه نه جای کنایگان است
بیار باده که مستمهرم به همت او

چراغ صاعقه آن سحاب روشن باد
که زده خرمن ما آتش محبت او

بر آستانه میخانه گری سری بینی

مزن به پای که معلوم نیست نیت او

بیا که دوش به مستی سروش عالم غیب

نوید داد که عام است فیض رحمت او

مکن به چشم خنارت نگاه در من مست

که نیست معصیت و زهد بی مشیت او

نمی کند دل من میل زهد و توبه ولی

به نام خواجه بکشیم و فرد دولت او

مدام خرقه حافظ به باده درگرو است
مکر ز خاک خرابات بود فطرت او

تفسیر فال

حق صحبت با پیران را به جا بیاور و به تجربه‌های گرانبهای آنها بها قائل باش. آنها با دانش و بینش عمیق خود می‌توانند تو را به مسیری هدایت کنند که در نهایت به سعادت ابدی و بهشت برین منتهی می‌شود. شانس و فرصت‌های خوب هم‌اکنون بر تو گشوده است، پس آن را از دست نده و اجازه نده که این امکان بزرگ از دشت بگذرد. به بخت خویش لگد نزن؛ زیرا هر لحظه می‌تواند سرآغازی نو باشد. پیران نه تنها داستان‌هایی از زندگی خود دارند، بلکه نویدهایی را نیز برای تو فراهم می‌آورند که سرشار از رحمت و برکت الهی است. بنابراین، خودت همتی داشته باش، زیرا فر دولت در انتظار توست و ممکن است با تلاش مستمر و پیگیری آرزوهایت، اوضاع زندگی‌ات دگرگون شود.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو و سلام دنیا](#)